

تحسین یک قرارداد ننگین

مانیز همچون پیشینیان باید امتیاز بدهیم تا بمانیم؛ همان گونه که در دوران قاجار، دولت تن به معاهده ترکمنچای داد.

شبهه:



۱. ترکمنچای؛ نماد ننگ، نه بقا

ترکمنچای (۱۸۲۸) نقطه پایانی بر دومین جنگ ایران و روسیه بود؛ جنگی که با پیروزی های اولیه ایران آغاز شد و با عقب نشینی و انعقاد یکی از سنگین ترین معاهدات تاریخ ایران پایان یافت. بر اساس این پیمان، ایران ایالت های ایروان و نخجوان را برای همیشه از دست داد، حق کشتیرانی در دریای خزر را واگذار کرد، غرامت سنگینی پرداخت و کاپیتولاسیون را پذیرفت. بند هفتم پیمان نیز روسیه را متعهد به حمایت از ولیعهدی عباس میرزا و فرزندانش کرد؛ بندی که به روسیه حق دائمی مداخله در تعیین جانشین شاهان قاجار داد.

این پیمان در حافظه تاریخی ایران نه به عنوان «بقا»، بلکه به عنوان «ننگ» ثبت شده است. رهبر شهید در توصیف آن گفته اند: «امروز نزدیک به دو قرن از آن قرارداد ننگین ترکمنچای می گذرد؛ هر ایرانی که آن تاریخ را بخواند، در عمق جان خود احساس شرم، حقارت و شکست می کند.» بنابراین، هر گفتمانی که ترکمنچای را به عنوان «انتخاب عاقلانه» یا «حداقل قابل قبول» بازنمایی کند، در همان نقطه اول با حافظه جمعی ملت ایران در تعارض قرار می گیرد.

۲. منطق لغزنده «امتیاز برای بقا»

این ادعا که برای بقا باید امتیاز داد، ممکن است در ظاهر موجه به نظر برسد، اما اگر

هم جرات نداشته اند صراحتاً از قرارداد ننگین ترکمنچای دفاع کنند.

۳. نقش حاکمیت، نه مردم

واقعیت این است که پیش از ترکمنچای، ایران در میدان جنگ پیروز شده بود چرا که مردم ایران مقاومت کردند. در آذربایجان، مردم داوطلبانه به جبهه ها رفتند. علمای دین فتوا به جهاد دادند. حتی مردم با «چوب و بیل» در برابر ارتش مجهز روسیه ایستادند. بنابراین در سال ۱۸۲۶ شهرهای اشغالی را آزاد کردند و عملاً معاهده گلستان باطل شد. پس چگونه به ترکمنچای رسیدیم؟

حاکمیت قاجار از این نیرو استفاده نکرد؛ بلکه از آن ترسید. زیرا بسیج مردمی می توانست قدرت علما و طبقات غیر رسمی را بالا ببرد و اقتدار شکننده دربار را به چالش بکشد. افرادی چون میرزا ابوالحسن خان ایلچی نماینده ایران در مذاکرات به دولت خود دروغ گفت. وقتی نماینده یک ملت در لحظه سرنوشت ساز، دزدی و دروغ را در دستور کار خود قرار می دهد، دیگر نمی توان شکست را به «مقاومت نکردن مردم» نسبت داد. مشکل در حاکمیت بود، نه در ملت.

۴. درس واقعی ترکمنچای

ترکمنچای نه تنها ایران را از نظر سرزمینی کوچک کرد، بلکه استقلال قضایی، حق کشتیرانی و حق تعیین جانشین را از

ایران گرفت. آنچه ایران را در دو قرن بعد از ترکمنچای ننگ داشت، نه امتیاز دادن، بلکه مقاومت فرهنگی، دینی و ملی مردم بود: از نهضت تنباکو تا مشروطه، از ملی شدن نفت تا دفاع مقدس.

درس واقعی ترکمنچای این نیست که «برای بقا باید امتیاز داد». درس آن این است که اگر حاکمیت فاسد، ضعیف و بی اعتماد به مردم باشد، و در کنار آن، نیروهای نفوذی در دربار و دستگاه تصمیم گیری رخنه کنند، مشاوره های غلط مدعیان بی صلاحیت و فرصت طلب مسیر سیاست را منحرف سازند، و منفعت شخصی افراد اثرگذار بر منافع ملی مقدم شود، حتی پیروزی میدانی هم به شکست دیپلماتیک تبدیل می شود. ترکمنچای محصول همین مجموعه بود: خیانت یا سهل انگاری نمایندگانی چون ایلچی، درباریان وابسته، و رای و نظر کسانی که بقای خویش را بر بقای ایران ترجیح دادند. بنابراین راه جلوگیری از ترکمنچای دیگری، نه پذیرش منطق آن، بلکه ساختن قدرتی است که هرگز به نقطه ای نرسد که فقط دو گزینه داشته باشد: یا ترکمنچای، یا نابودی.

مردم مبعوث ایران در جنگ ایستادند و از هر وجب خاک دفاع کردند و تن به ذلت ترکمنچای جدید نمی دهند. این میراث حضور باید گرامی داشته شود، اما این میراث در خدمت مقاومت است، نه در خدمت توجیه تسلیم.

